

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا محمد و آله الطيبين الطاهرين المعصومين، لاسيما بقیة الله فی الارضين اروحنا فداه و عجل الله تعالى فرجه الشريف  
گفتیم که اطلاق مقامی دو قسم است:

اطلاق مقامی دلیل خاص و اطلاق مقامی برای مجموع شریعت.

راجع به اطلاق مقامی دلیل خاص بحث شد که آیا برای موضوعات مستحدثه و مصادیق جدید به اطلاق مقامی دلیل خاص می توانیم تمسک کنیم یا نه؟ این بحث شد که نحو اول بود و خلاصه نتیجه بحث هم این شد که در بعضی موارد می شود.

اما «نحو ثانی من التمسک بالاطلاق المقامی» که آیا اگر دیدیم در مجموع شریعت کتاباً سنناً سیرتاً شارع نسبت به آن موضوعات مستحدثه موقفی را بیان نکرده است، مطلبی فرموده است، از سکوت شارع در مجموع شریعت آیا می توانیم استنباط کنیم که مثلاً این مصداق واجب نیست در جایی که شبهه وجوبیه است، حرام نیست در جایی که شبهه تحریمییه است یا باطل نیست در جایی که حکم وضعی اینچنینی مثلاً شک کردیم و هکذا.

مثلاً می بینیم که هیچ کجا شارع نسبت به مالکیت معنوی و فکری ردعی نکرده است، فرمایشی فرموده و حرفی نزده است پس بنابراین از این مثلاً کشف بکنیم به اینکه شارع حرام نمى داند که انسان ... فرموده است حرام است که فکر برای کسی است، اختراع برای کسی است و بیاید کپی کند، بهره برداری از آن بکند، چون هیچ کجا فرموده است که این کار حرام است مثلاً و هکذا.

می فرمایند اگر ما بخواهیم به اطلاق مقامی مجموع شریعت استدلال کنیم باید چهار امر را احراز کنیم، اگر چهار امر احراز شد آن وقت جای تمسک به این هست.

امر اول این است که خطاب لفظی شامل نشود. اگر خطاب لفظی شامل می شود پس شارع حرف زده است، ساکت نشده است. اطلاق مقامی یعنی سکوت، جای حرف زدن بوده است و حرف نزده است، اگر اطلاقات لفظی شامل بشود این ...

دو اینکه باید امکان تعرض باشد اما اگر سکوت کرده است و حرفی نزده است اصلاً امکان تعرض ندارد. مثلاً یک امر تقیه آمیزی بوده است و یا اینکه به گونه ای بوده است که آنقدر مستغرب بوده است که اگر شارع این حرف را بزند مردم به شارع می خندند و می گویند این چیست. مثل زمانی که حضرت نوح علی نبینا و آله

۱۳۹۸/۰۱/۲۷

جلسه هفتاد و هشتم

علیه السلام مشغول ساختن کشتی شده بود، رد می شدند می خندیدند، می گفتند اینجا بیابان است و یک جایی که نزدیک دریا هم نیست و اصلاً ربطی به اینجا ندارد، نه رودخانه آنچنانی دارد و نه دریایی است، کشتی برای چه درست می کنی؟

س: ...

ج: نه، می خواهم بگویم مردم مسخره می کردند. حالا آنجا امر الهی بود که بله باشد چون بعداً یک معجزه می شد اما ...

س: ...

ج: نه، مگر اینکه در جایی خدا به خاطر یک مصلحتی ... این مثالی که زدیم برای این بود که مردم امور غریب را مسخره می کنند و متنفر می شوند و کنار می روند. اما اینجا ... نبوده است چون بعداً می بینند که این معجزه بوده در آنجا و به امر الهی بوده است. آنجا هم می فرمود که ... گمان کنم در آیات هم باشد که این به امر الهی است.

سوم اینکه واقعاً در مقام بیان این جهت باشد. چون گفتیم که در مقام بیان بودن همانطور که در اطلاق لفظی شرط است در اطلاق مقامی هم شرط است.

چهارم اینکه واقعاً نفرموده باشد، و الا شاید فرموده و به دست ما نرسیده است.

این چهار مورد را وقتی احراز کنیم که پس: اطلاق لفظی نداریم که شامل باشد، می توانسته بگوید و در مقام بیان بوده است و نگفته است، اینها ثابت بشود آن وقت اطلاق مقامی ثابت می شود.

حالا در عین حال در این صورت است که اطلاق مقامی ممکن است کسی بگوید می توانیم تمسک کنیم که حالا ببینیم مناقشه دارد یا ندارد.

س: ...

ج: وقتی تطبیقاً می خوانیم آنجا را بفرمایید.

«النحو الثانی من التمسک بالإطلاق المقامی: التمسک بإطلاق مقامی لجميع الأدلة» قسم دوم تمسک به اطلاق مقامی همه دلیلها است «لا دلیل خاص (که در قسم قبلی گفتیم)» و حاصل این تمسک به اطلاق مقامی این است که «انّ الموضوعات الجديدة لو كان حکمها مخالفاً للموضوعات المعاصرة لزمان صدور النص» اگر موضوعات جدیده حکمش مخالف باشد با موضوعاتی که معاصر با زمان صدور نص است، مثلاً سفر با هواپیما حکمش مخالف باشد با سفر با ماشین و با دواب، اگر حکم آن با این فرق کند «لنّبّه علیه فی کلام المعصومین علیهم السلام» برای اینکه بر او تنبیه گردیده می شد در سخن معصومین علیهم السلام «فمن عدم التنبيه علیه

یُستکشف اتّحادهما حکماً» از این که نفرمودند معلوم می‌شود که حکمش یکی است. «و هذا النحو من التمسک بالإطلاق المقامی موقوف» بر تمامیت امور اربعه:

«الأمر الأول: عدم شمول الخطابات للموضوعات الجديدة» بگوئیم آن که گفته است «من سافر ثمانية فراسخ يقصر» آن این را نمی‌گیرد و الا بگیرد که سکوت نکرده است، همان دارد حکمش را بیان می‌کند و جای اطلاق مقامی نیست. «عدم شمول الخطابات للموضوعات الجديدة و الا (اگر شامل بشود) لم یکن مجال للتمسک بالإطلاق المقامی» دیگر جای این نمی‌ماند. حالا چرا شامل نمی‌شود؟ «و الوجه فی عدم شمول الخطابات لها» برای موضوعات جدیده همان وجوه مناقشه‌ای است که برای اطلاق لفظی گفتیم، آنجا بیان کردیم.

«فالإطلاق المقامی المذكور مبني» که در همه ادله باشد و مختص به دلیل نباشد مبنی است بر عدم صحّت تمسک به خطابات لفظیه به خاطر وجوه گذشته‌ای که گذشت. البته «ما عدا الوجهین الثانی و الثالث» از وجوهی که گذشت. چون آن ثانی و ثالثی که آنجا گفتیم چه بود؟

س: ...

بله، یکی در مقام بیان بودن است که می‌گوئیم شاید در لفظی در مقام بیان نبوده است اما در اینجا در مقام بیان باشد، این ممکن است ...

س: ...

ج: آن هم کفایت می‌کند

س: ...

ج: اگر باز نباشد آن هم کفایت می‌کند.

«الأمر الثانی (که موقوف است بر او) إمكان تعرض المعصوم علیه السلام للمصادیق الجديدة و بیان أحكامها (أحكام آنها در آن عصر عرفا)» عرفاً می‌توانسته بفرماید، یک طور غریبی نبوده است که بگویند اینها چیست و اصل شریعت زیر سؤال برود که اینها توهمات دارند، اینها موهومات را می‌گویند و اینها معلوم نیست چه می‌خواهند بگویند.

«الأمر الثالث: إحراز كونه فی مقام البیان بالنسبة الى تلك المصادیق بعد فرض كون الشريعة خالدة و وضوح ابتلاء الشيعة بغيبة إمامهم عليه السلام بمقتضى ما ورد عن النبي صلى الله عليه و آله و سلم و الأئمة عليهم السلام من أخبار الغيبة و علم المعصوم عليه السلام بابتلاء الشيعة بتلك المصادیق فی عصرها» احراز اینکه شارع در مقام بیان ... به آن مصادیق است. این احراز به چه راهی و به چه وسیله‌ای می‌تواند ثابت شود؟ قبلاً هم گفتیم، احراز اینکه در مقام بیان است بعد از فرض اینکه: ۱- شریعت خالد است، فقط برای زمان معاصرینشان نبوده

است و برای همیشه دنیا است تا قیامت. ۲- اینکه به مقتضای فرمایشات خود پیامبر و ائمه علیهم السلام معلوم بوده است که شیعه بعداً مبتلی می شود به اینکه امام در بینشان حضور ندارد که بتواند برایشان بیان بفرماید، عصر غیبت پیش خواهد آمد. ۳- اینکه شیعه در عصر غیبت مبتلای به این موضوعات می شوند. این هم هست.

پس بنابراین با توجه به این سه مطلب که دین خالد است یک، غیبت در پیش است دو، شیعه به این چیزها مبتلا خواهند شد ۳، پس اینها اقتضاء می کند که امام در کلّ شریعت در مقام بیان حرف آنها باشد در کل. پس بنابراین حالا که می بینیم در کل حرفی زده است معلوم می شود که حکمش مخالف همان که قبلاً بوده است نیست.

س: ...

ج: پس برائت جاری کنیم نماز نخوانیم و روزه نگیریم؟

س: ...

ج: همان چیزهای جدید را می گوئیم، مسافرت با هواپیما نکنیم یا بکنیم و نماز نخوانیم؟

س: ...

ج: چرا آن را بخوانیم؟ ادله که نمی گیرد

س: ...

ج: نه به چه دلیل؟ اصل نماز هم با همین دلیل ها معلوم می شود، اطلاق ندارد که.

س: ...

ج: بعد هم بله آن موقع که مثلاً قاشق استیل نبوده است. او گفته است که اگر کسی مثلاً آب بخورد و چه بخورد چه با لیوان باشد چه با قاشق باشد چه با کاسه باشد و چه و چه، آن فردها را می گرفته، این فردهای جدید چه؟ حال ما می ریزیم در اینها، اینها که اصلاً نبوده است آن موقع ها، این چیزهای کائوجویی یا پلاستیکی یا فلان. بگوئیم نه آن که گفته است آب بخوریم این همان است که به آن سبک آن موقع است و حالا نمی گیرد. می توانیم این کار را بکنیم؟ روشن است وقتی بیان نکردند یعنی همان حکمی که آنها داشتند اینها هم دارند.

حالا مناقشه هست ها، این فعلاً شاکله کسی که می خواهد به اطلاق مقامی کلّ شریعت تمسک کند وقتی است که این چهارتا حتماً وجود داشته باشد و الا بالمره درست نیست.

س: ...

ج: نه دیگر اطلاق لفظی اصلاً نداریم.

س: ...

ج: نمی‌شود نه، به علم ... می‌فهمیم که حکم اینها هم مثل آنها است اما آن شاملش نمی‌شود، نه اینکه آن ...  
س: ...

ج: از همین، از اطلاق مقامی به دست می‌آوریم که اینها هم حکمش همان است.  
س: ...

ج: ببینید در کلّ شریعت هم کاری ندارم به آینده‌ها، مگر شما نمی‌گویید شریعت خالد است؟  
س: ...

ج: نه لازم نیست اسم و مشخصاتش را که بفرماید، به یک نحوی حکم را معلوم می‌کند، مثلاً می‌فرماید که «مَنْ سافر ثمانية فراسخ» چه با این وسایلی که امروز هست و چه اگر وسائلی پیدا شد ... اینطور نمی‌تواند بگوید؟ در شریعت بفرماید، بفرماید که اگر یک روزی هم وسائلی پیدا شد که غیر از اینهایی که الان با آن مسافرت می‌کنند حکمش همین است. اینطور گفتن که مشکلی ندارد، در اینجور موارد که مشکلی ندارد. یا بفرماید که ذبح با آهن جایز است بعد مستقلاً بفرماید که حالا اگر یک روزگاری یک فلزات دیگری هم پیدا شد در ... آنها هم همین حکم را دارد یا ندارد.  
س: ...

ج: همین را داریم می‌گوییم دیگر. در کلّ شریعت داریم می‌گوییم. این دیگر اطلاق مقامی کلّ شریعت است یعنی در مجموع شریعت کتاباً و سنتاً می‌بینیم راجع به این حرفی نرده است که غیر از آن است حکمش، پس معلوم می‌شود که حکم اینها هم همان است که آنجا گفته است.  
س: ...

ج: آنها احکام جدید است که قبلاً نبوده است، اینجا داریم می‌گوییم که این جدیدها همان حکم قبلی‌ها را دارد، سفر قبل موجب قصر می‌شد با آن وسائل، با این وسائل جدید هم همینطور است. آب‌های آن موقع مطهر بود، آب‌های جدیدی هم که ممکن است از اعماق چند کیلومتری زمین در بیاورند همینطور است، آب‌هایی هم که در آزمایشگاه ترکیب کنند اجزایش را همینطور است و هکذا.

س: استاد امر ثانی همان ارتکاز است؟ یعنی در ارتکازشان این باشد؟

ج: نه نه نه. امکان تعرض است که یعنی به گونه‌ای باشد که بتوانند بگویند. مثل این مثال‌هایی که من زدم، اینطور که می‌توانند بگویند دیگر. حالا اگر یک مصداقی است که نمی‌شود گفت، نه، آنجا شرط اطلاق مقامی در آنجا منعقد نمی‌شود. مثلاً الان شک می‌کنند و استفتاء کنند که اگر ما با سفینه فضایی یک مسلمانی را فرستادیم که ماه، باید نماز بخواند یا نه؟ یا ساقط است از او؟ اینجا چه باید بگویند؟ امام هم آن روز می‌فرمود، این

مسأله را در کلّ شریعت هم بخواهد بفرماید امکان عرفی داشته که بفرماید که ایّها الناس اگر یک روزی به ماه سفر کردید نماز بر شما واجب است. همه می‌گفتند یعنی چه؟! این امکان عرفی در چنین جایی ندارد، اما آن دارد که بفرماید که اگر هشت فرسخ رفتی نمازتان قصر است و لو در آینده یک وسائل دیگری هم پیدا بشود. این قابل فهم بوده است برای مردم برای اینکه همان موقع‌ها هم یک موقعی بوده است که درشکه نبوده است، همان موقع‌ها هم شاید درشکه در زمان ائمه بوده است که اسب را ببندند به یک چیزی. یا آب ... «ما بچگی‌هایمان می‌رفتیم جهرم با پدرمان و اینها آنجا می‌گفتند گوجه (گاو چاه) یعنی چاه می‌کنند چاه‌های عمیق و بعد یک تونل‌های اینچنین تا آب، بعدها سطل‌هایی که مثلاً یک کر آب می‌گیرد، دو کر آب می‌گیرد، از پوست حیوانات، دو گاو یا دو اسب می‌بستند به آن چرخ و بندهایش را می‌بستند به این گاوها و این پوست می‌رفت در این آب و با این دیگر، آدم هم که قدرت نداشت که این را بالا بکشد، با یک گاو و دو گاو بنا بر اختلاف موارد که چقدر ... آب می‌کشیدند و بعد یک کسی هم آنجا ایستاده بود که وقتی این یک کر آب دو کر آب بالا می‌آمد، دولا کردن این آسان بود به خاطر آن حلقه‌ای که داشت، این را می‌ریختند در یک منفذی و از آنجا هم می‌رفت در استخر، آب که جمع می‌شد و استخر پر می‌شد بعد دیگر باز می‌کردند و باغ‌ها را با آن سیراب می‌کردند و آبیاری می‌کردند، به آن می‌گفتند گوجه» این بوده است که به واسطه اسب یا به واسطه چیز دیگری ببندند به گاری و ... حالا ممکن است اینها یک صورت‌های دیگری پیدا بشود و کالسکه پیدا بشود ... اینها قابل فهم است، با این عبارت می‌فرماید. با هر وسیله‌ای هم که بعداً پیدا شد اشکال ندارد. اینها عرفیت دارد، اما بفرماید اگر به کره ماه مسافرت کردید نمازتان قصر است، همه می‌خندند می‌گویند یعنی چه؟ مگر ما به کره ماه می‌توانیم مسافرت کنیم؟ اینجا اطلاق مقامی نمی‌آید که قابل بیان عرفی نیست، باید قابلیت بیان عرفی داشته باشد.

س: ...

ج: بله «احراز کونه فی مقام البیان». فرمایش ایشان ... تقریر کنم فرمایش ایشان را. می‌فرمایند مستغنی می‌کند شمارا شرط سوم از شرط دوم، چون آن مواردی که نمی‌تواند بیان کند قهراً در مقام بیانش نمی‌آید چون می‌بیند نمی‌تواند بیان کند در مقام بیانش نمی‌آید، پس همه آنها مندرج در قسم ثالث می‌شود. شرط ثالث این است که در مقام بیان باشد، کجاها در مقام بیان است؟ آنجا که بتواند بیان کند، عرفیت داشته باشد، آنجا که عرفیت ندارد در مقام بیانش نیست، این حرف خوبی است که ایشان می‌زنند منتهی چیزی که هست این است که جدا کردن باید توجه بشود و الا بله می‌شود بگوییم با بیان سوم ... منتهی در بیان سوم باید تصریح کند که «عدم کونه در مقام بیان» و لو به خاطر این باشد که نمی‌تواند بگوید، آن وقت باید این را آنجا اضافه کند.

«الأمر الثالث: احراز كونه في مقام البيان بالنسبة الى تلك المصاديق» بعد از فرض بودن شریعت خالده، جاودان، این یک. «و وضوح ابتلاء الشيعة بغيبة إمامهم عليهم السلام بمقتضى» آنچه که وارد شده است از نبی صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام از اخبار غیبت که شما مبتلا خواهید شد که در کتاب غیبت نعمانی یا شیخ طوسی و غیر ذلك اینها جمع شده است، یا اکمال الدین مرحوم سبزواری. ۳» و علم المعصوم علیهم السلام بابتلاء الشيعة بتلك المصاديق» در عصر خودشان «فلا بدّ أن يُبين حكمها للشيعة بمقتضى كونه (كون امام مبين شرع است) و لئلا يلزم محذور تفويت الغرض» و باید تبیین کند تا اینکه پیش نیاید محذور و اشکال تفویت غرض شارع، چون شارع از آینده هم غرض دارد که این کارها را انجام بدهند تا به آن مقاصد عالیّه و آن مصالح عالیّه برسند، پس بنابراین با توجه به این سه امر می فهمیم که در مقام بیان است.

«الأمر الرابع: إن المعصوم عليه السلام لم يبين حكم المصاديق الجديدة بالخصوص؛»

امر چهارمی که ما لازم داریم این است که معصوم علیه السلام تبیین نفرموده باشند حکم مصادیق جدیده را به خصوص؛ بخصوص در مقابل همین اطلاق مقامی است، به خصوص بیان نکرده باشند و الا اگر به خصوص بیان کرده باشند اطلاق مقامی دیگر پا نمی گیرد، اطلاق مقامی این است که در این مقام نگفته است، گفته است که. پس بنابراین باید معصوم به خصوص نگفته باشد. حالا از کجا می فهمیم که نفرموده است؟ برای اینکه «إذ لو بينه لوصل إلينا فيما بأيدينا من الأخبار» اگر تبیین کرده بود به ما می رسید در ضمن آنچه که به دست ما است از اخبار. شما از کجا می گویی به دست ما می رسید؟ انقدر گفته اند، شاید در روایاتی باشد که چه شده است؟ آنقدر روایات از دست ما رفته است، شاید در آنها بوده است. جواب این است که اینها نه، اینها چون یک حرفهای غریبی است و اینها هم داعی بر ذکرش و به یاد ماندن در حافظهها وجود دارد. اگر فرموده بودند، این در ذهنها چطور است؟ باقی می ماند، در کتب باقی می ماند. معمولاً آنهايي که از بين رفته است چون اشباه و امثالش بوده است و همانطور که در بحث خير واحد و اصول گفته شده است اینکه می گویند بسیاری از اخبار از دست ما رفته است و شاید خیلی از احکام در بین آنها بوده است، آنها جواب داده شده است که نه ما چنین علمی نداریم، شاید آنهايي که از بين رفته است همانهايي بوده است که مضامنش در همینهايي که به أيدينا هست وجود دارد. مثلاً حدس قوی زده می شود که مدینه العلم صدوق که الان تا زمان والد شیخ بهایی بوده است و ایشان هم از آن نقل حدیث می کند والد شیخ بهایی، ابن طاووس از آن نقل حدیث می کند، والد شیخ بهایی از آن نقل حدیث می کند و آن کتاب بزرگتر بوده است از کتاب «من لا يحضره الفقيه» صدوق، اما چه شده است الان؟ یک وجه عقلانی درست بر اینکه این کتاب از این رفته است همین است که روایاتش مکرر بوده است فلذا داعی بر استنساخ زیادش نبوده است، نسخه هایش کم بوده است، این کم کم موریانه و سیل و این چیزها از بین رفته

است، اما من لا يحضر و تهذيب و كافي و استبصار و اينها چون زياد اعتناء به آن بوده است آنقدر استنساخ شده است كه همه جا منتشر بوده است و حمد الله باقى مانده است اينها.

پس بنا بر اين اينجا هم گفته مى شود «إذ لو بيّنه لوصل إلينا» به چه دليل لوصل إلينا؟ شايد فرموده اند و از بين رفته است! مى فرمايند «لوصل إلينا» بعد از ملاحظه اين مطلب: «بعد ملاحظة أن تلك المصاديق أمور مستغربة لدى العرف السابق، فلو ذكرها و بيّن حكمها بالخصوص لكانت الدواعى متوقّرة لضبطها و نقلها» اگر مثلاً امام فرموده بود كه يك روز مى آيد كه شما به كره ماه مى رويد و آنجا بايد نمازتان را بخوانيد، يك روز مى شود كه شما به كره ماه مى رويد آنجا با خاك آنجا مى توانيد تيمّم بگيريد، يك روز مى رويد كره ماه و آنجا بر سنگ و ... آنجا مى توانيد سجده كنيد. اگر چنين حرف هايى زده بود، اين حرف هايى مستغرب، مى شود گفت كه اينها از بين مى روند؟ آنقدر اينها نقل مى شد كه بابا اينها چنين حرف هايى زده اند، پيامبر چنين حرف هايى زده است و ائمه چنين حرف هايى زده است. يا مى فرمود كه يك روزى خواهد آمد كه يك وسيله هايى بشر مى سازد كه شما از مكّه مى توانيد دو ساعته به طوس برويد. عجب! اگر چنين حرف هايى زده بود حتماً مى ماند، ... داعيه بر نقل داشته باشن. پس حالا كه در كتب حديث ما و در تاريخ ما نيامده است معلوم مى شود كه فرموده اند.

س: ...

ج: نه، اين غريب هايى نيست كه بخواهند توجيه كنند، آن غريب هايى است كه با عقل جور در نمى آيد و الا اينها كه نه، مى گويد يك زمانى ... مثل اخبار ملامح مثلاً كه مانده است ديگر. يك روزى مى آيد كه «ساترات» كاشفات» عجب است، تناقض مى گويند؟! هم ساتر هستند و هم كاشف هستند.

س: ... اتفاقاً بيشتري دليل مى شود كه نقل نكنند.

ج: نه، چرا؟ اتفاقاً نه. اتفاقاً آنهايي كه كلاهشان كج است خيلي دلشان مى خواهد اينها را نقل كنند براي اينكه بگويند ببينيد اينهايي كه شما قبول داريد حرف هاي اينطوري مى زنند، پس در تاريخ يك جايي مى ماند.

س: ...

ج: بله، آقاي اثني عشرى كه ما هم شيعه اثني عشرى هستيم مى فرمايند كه ... چون يكي يكي اين مقدمات بعد مناقشه مى شود ...

مى گويند كه: «فلو ذكرها» اگر شارع مقدس اين مصاديق مستغربه را ذكر فرموده بود «و بيّن» حكم اين مصاديق مستغربه را به خصوص «لكانت الدواعى» انگيزه ها متوفر و فراهم بود براي ضبط آنها در كتب و نقل آنها براي ديگران «فعدم وصول ذلك كاشف عن عدمه»



«إذا تمّت هذه الأمور فيُستكشف أنّ حكم هذه المصاديق الجديدة هو بعينه حكم المصاديق المعاصرة لزم النص» این با آن فرقی نمی‌کند، سفر آنجا موجب قصر می‌شده این سفرهای امروز هم که با این وسائل است همینطور، و هكذا.

«المناقشة في النحو الثاني من الإطلاق المقامي: قد عرفت أنّ الإطلاق المذكور يبتنى على تمامية الأمور الأربعة المتقدّمة، و الأمر الأول و الرابع من هذه الأمور مورد الاشكال: أمّا الأمر الأوّل فلما عرفت في البحث عن الإطلاق اللفظي» گفتیم امر اول چه بود؟ باید بگوییم اطلاقات لفظی شامل این نمی‌شود، آن که گفته است «إذا سافرت ثمانية فراسخ قصرّوا صلاتكم» این سفرهای امروز را نمی‌گیرد که با هواپیما و با ماشین و اینها است. بله اگر امروز پیاده راه بیافتد، با همان دواب برود بله، اما اینها را شامل نمی‌شود. جواب چه دادیم؟ گفتیم شامل اینها هم می‌شود، در بحث اطلاق لفظی گفتیم شامل می‌شود.

پس شرط اوّل اطلاق مقامی وجود ندارد، شریعت خالی از بیان اینها نیست.

س: بعضی موارد که ...

ج: یک مورد جزئی پیدا می‌شود بله.

س: مثل همان زکات مولود ... مثلاً با یک حیوان دیگر، در این مورد کدام اطلاق آن را می‌گیرد؟

ج: در آنجا هم ممکن است بگوییم مفهوم تحدید روایات تسعه نفی می‌کند.

س: ...

ج: داریم

س: بر فرض که نبود.

ج: عرض کردم اگر یک جای خاصی پیدا بشود...

س: ...

ج: اینجا که می‌گوییم مصادیق... یک حرف این است که می‌گوید مصادیق فعلی حکم قبلی‌ها را دارد. این اصلاً شاکله بحث را دارد در یک محدوده مضیق دارد نه آنکه آن وقت هم نبوده و حکمی هم نداشته است. نه، مثل همین مسافرت مصادیق جدیده اش. تیمّم با آب مصادیق جدیده اش. اینها را داریم می‌گوییم، در این حوزه دارد می‌گوید. فلذا ببینید هم اوّل گفت و هم حالا دارد می‌گوید «فبیتكشف أنّ حكم هذه المصاديق الجديدة هو بعينه حكم المصاديق المعاصرة» اما در جایی که اصلاً مصادیق معاصره هم ندارد و یک چیز نوپیدای نوپیدا است آنجا را متعرض نشده است.

س: آنجا را می‌شود به اطلاق مقامی بعد أخذ کرد یا نه؟ عرض ما آنجا ...

ج: پس به این اشکال ندارید، آن را گفتم، همان جوابی که گفتم آنجاها هم بله، اگر آنها را قبول کنیم، یعنی اشکال به مقدمه نکنیم، بگوییم شریعت خالده بوده، باید می فرموده، مستغرب هم نباشد، عرفیت داشته باشد، به این شرط ها. عرفیت هم داشته باشد فرموده باشد. آن بله ممکن است. مرحوم آقای فاضل رحمه الله گمان کنم از کسانی بود که به همین دلیل اینکه دین خالد است و فلان و اینها تمسک می کرد ایشان در باب سیره، در سیره های مستحدثه می فرمود چون دین خالد است و این جهات و اینها ...

«قد عرفت أنّ الإطلاق المذكور یبتنی علی تمامية الأمور الأربعة المتقدّمة و الأمر الأول و الرابع من هذه الأمور مورد الاشکال: أمّا الأمر الأوّل فلما عرفت فی البحث عن الإطلاق اللفظی من صحة التمسک» به اطلاق لفظی در مصادیق جدیده «و عدم» شناختیم، «عدم» عطف به این صحّت است و من سرش در می آید «و (من) عدم تمامية ما ذکر من المناقشات» که آن مناقشاتی هم که آنجا ذکر شد برای اینکه نمی شود به اطلاق لفظی تمسک کرد گفتیم اینها تمام نیست. «سوی» یک مناقشه که آن را قبول کردیم، آن چه بود؟ این مناقشه بود که هر وقت سخن امام در جواب سؤال سائل باشد چون سؤال سائل به افراد متعارفه در همان زمان منصرف است به تبع او جواب امام هم برای همان هم می شود، اینجا را قبول کردیم اما اینجا مشکلی برای ما درست نمی کند چون گفتیم در روایات ابتدائیه ای که مسبوق به سؤال نیست آنجا که می توانیم تمسک به اطلاق کنیم.

«سوی دعوی انصراف» آنچه که وارد شده است در مقام جواب از استفتاء اصحاب در صورتی که «لم یتضمّن الجواب ضابطاً کلیاً» وقتی که جواب امام یک ضابطه کلی نخواهد بیان کند این را قبول کردیم. بنا بر اینکه جواب در مقام استفتاء منصرف به فرد شایع در عرف مستفتی می شود - که توضیح این گذشت -

«و أمّا الأمر الرابع: فبأنّ من الممكن أنّ الادمام علیه السلام بین حکم بعض المصادیق الجديدة بالخصوص و ذلك فیما إذا کان حکمه مخالفاً لحکم المصادیق القديمة و لو بالإخبار عن وجود ذلك البعض فی الأعصار الآتية و بیان حکمه لبعض خواصّ أصحابه مثل زرارة و مع ذلك لم یصل إلینا بیان الإمام علیه السلام رغم ضبطه و نقله علی دثر الطواری». جواب این است که ممکن است فرموده باشند و لو برای بعضی اصحاب که ظرفیت این را داشته باشند که به آنها بگویند، که بله یک روزی خواهد آمد که به کره ماه هم سفر می کنید، آنهایی که ظرفیت این را دارند. چون ظرفیت اصحاب ائمه خیلی با هم اختلاف داشته است، حتی آن اصحاب درجه یک اینها با هم فرق می کنند. «لو علم أبوذر ما فی قلب سلمان...» این دارد که شاید کافر می شد. ظرفیت سلمان خیلی از ابوذر بالاتر است. همچنین دیگران و دیگران و دیگران، اینها خیلی ظرفیت هایشان مختلف است، ممکن است برای اصحاب خواص حضرت فرموده باشد، آن هم حتّی در کتاب خودش نوشته باشد اما کتاب های افراد فرق می کنند برخی در آن اسرار می نوشتند. و این استنساخ نشده و به این و آن داده نشده است و همینطور از بین

رفته است. پس نفرمودن نیست، ممکن است فرمودند و فرموده‌اند که حکمش هم فرق می‌کند، ما نمی‌توانیم بگوییم. بله آنکه گفتید اگر گفته بودند «لبان و ظهر» و این چه می‌شد بر همه این برای آن است که بالای منبر بگویند اما اگر به یک خاص گفته‌اند و به او گفته‌اند که این را منتشر نکن الان، یا خود او فهمید که این حرفی نیست که باید منتشر بشود نمی‌گوید دیگر، خیلی‌ها هستند که حرف‌هایی را بلد هستند و مطالبی را می‌دانند اما به لحاظ مصالح اسلام و ... لب فرو بستند و همراه خود به قبر می‌برند.

س: اینجا نقض غرض به میان نمی‌آید؟

ج: نه، غرضی ندارد در اینجا به خاطر جهات دیگر.

س: ...

ج: اگر بشود، وقتی نمی‌شود ...

س: ...

ج: بله، به امید اینکه شاید بماند مثل بحث‌های چیزهایی که گفته‌اند. و دو اینکه ببینید، گاهی اینکه به آنها هم می‌گویند برای اینکه اولاً به مقام علمی و بزرگی آنها پی ببرند در عقائدشان آنها و اینکه جامعیت اسلام را آنها بفهمند، ... این خبرها را به شما می‌دهیم، اسلام اینطور است و این احکام را هم برای آنها جعل کرده است خدای متعال. یک فوائد اینطوری دارد و بعد ممکن است همان‌ها هم به بعضی دیگر بگویند که ممکن است همان‌ها خواص آنها هستند، در یک محدوده‌ای ممکن است اینها را به هم بگویند و اینها به جامعیت اسلام و امثال اینها آگاه باشند.

خب، می‌فرمایند که، اما امر رابع چرا مشکل دارد؟ به این جهت که ممکن است امام علیه السلام بیان فرموده باشند حکم بعضی مصادیق جدید را به خصوص «و ذلک» کجا بیان کرده باشند حکم مصادیق جدید را؟ «و ذلک» در موردی که حکم آن مصادیق جدید مخالف باشد با حکم مصادیق قدیمه و آن مصادیق معاصره با عصر معصوم علیه السلام است. و لو به این نحو که اخبار فرموده باشند از وجود آن بعض در أعصار آتیه و بعد فرموده باشند حکمش هم این است ... «و بیان حکمه لبع خواص أصحابه مثل زرارة» و مع ذلک ممکن است این کار را کرده باشند ولی «و مع ذلک لم یصل إلینا بیان الإمام علیه السلام رغم ضبطه و نقله (بر اثر) علی اثر الطواری و الحوادث المانعة عن الوصول إلینا» آن نوشته بوده مثل ابن ابی عمیر که کتاب‌هایش را آمدند گرفتند (در کتب رجال ما هست) بعد خواهرش دید که الان ساواک آن موقع می‌آید به تفتیش منزل، برداشت اینها را در باغچه زیر خاک کرد و طول هم کشید آزاد شدن ابن ابی عمیر، تا وقتی آزاد شد، وقتی اینها را باز کردند همه پوسیده بود و از بین رفته بود، فلذا ابن ابی عمیر خوش حافظه بود، این روایات را دیگر نقل می‌کرد اما گاهی

سندهایش یادش رفته بود که چیست، فلذا اصحاب می‌گویند مرسلات ابن عمیر حجّت است، چراکه ایشان از غیر ثقه نقل نمی‌کند و اگر مرسل کرده است برای این است که یادش رفته است در اثر این جهت که کتاب‌هایش اینطور مفقود شده است. در اثر طواری و حوادث ممکن است حضرت به ابن ابی عمیر هم فرموده بودند و در همان کتاب‌ها هم نوشته بوده ایشان که یک روز اینها پخش بشود اما در اثر حوادث و طواری که ایشان را زندان کردند، بعد برای اینکه معلوم نشود که ایشان حرف‌های ائمه را دارد و بیایند آنها را چه کنند، آنها را کردند زیر خاک.

س: ...

ج: تبیین حکم را به طرق متعارفه می‌کنند، در طول تاریخ بنا ندارد ... فقط خدا یک جا را گفته است «نحن نزلنا الذک فإنا له لحافظون» قرآن را خدا تضمین کرده است که کم و زیاد نشود و از بین نرود اما روایات را تضمین نکرده است و به طرق عادیّه است ممکن است از بین برود.

«لم یصل إلینا بیان الإمام علیه السلام رغم .... إذ لیس من الضروری وصول کلّ ما صدر عن المعصومین علیهم السلام إلینا.»

«نعم، لو كانت هذه الموارد كثيرة» البته این را قبول داریم که اگر خیلی گفته باشند می‌ماند اما اگر فقط به ابن ابی عمیر و زرارّه گفته‌اند ممکن است در اثر طواری از بین رفته باشد.

«نعم لو كانت هذه الموارد كثيرة لوصل إلینا بعضها علی الأقل؛ لعدم احتمال خفاء الجمیع بحساب الاحتمالات» اگر مثلاً هزار مورد بگوییم هزارتایش از بین رفته است به حسب حساب احتمالات ضعیف است. «إلا أنّ من الممكن أنّ تكون تلك الموارد نادرة و حیث لم تتعیّن هذا الموارد النادر سری الإشکال الی جمیع المصادیق المستحدثة» «حیث لم تتعیّن هذه الموارد» می‌فرماید «إلا أنّ من الممكن أنّ تكون» آن مواردی که خیلی گفته‌اند نادر است اما چون معلوم نیست آن مواردی که خیلی راجع به آن گفته‌اند یا کم گفته‌اند کدام‌ها است، پس هر موردی که به دستمان می‌آید احتمال می‌دهیم که این از آن موارد نادره باشد که خیلی نگفته‌اند و احتمال می‌دهیم از آن مواردی باشد که خیلی گفته‌اند، نتیجه اش چه می‌شود؟ نتیجه اش این است که ما بالاخره نمی‌دانیم که گفته‌اند یا نگفته‌اند و حال اینکه در اطلاق مقامی باید بدانیم که نگفته‌اند. «و حیث لم تتعیّن هذه الموارد النادرة» سرایت پیدا می‌کند اشکال بجمیع مصادیق مستحدثة که همه جا مشکوک می‌شود که آیا بالاخره زیاد گفته‌اند یا نگفته‌اند، اگر زیاد گفته‌اند بالاخره به دست ما می‌رسید اما اگر زیاد نگفتند به دست ما نمی‌رسید، وقتی که اینطور شد «و لم يتمّ الإطلاق المقامی» در شیئی از آن مصادیق المستحدثة.

«حصیلة البحث فی مناقشة الإطلاق القامی» این را هم بخوانیم و تمام کنیم.

حاصل سخن درباره اطلاق مقامی این شد که: «إنَّ الإِطْلَاقَ المَقَامِيَّ عَلَى نَحْوِيْنَ: النَحْوِ الأوَّلِ: الإِطْلَاقَ المَقَامِيَّ لِدَلِيْلِ خَاصٍّ» که درس دیروز بود «و النّحو الثانی: الإِطْلَاقَ المَقَامِيَّ لَجَمِيعِ الأَدْلَةِ» که درس امروز بود. «و نَحْوِ الأوَّلِ تَأْمُّ لَمَّا عَرَفْتَ مِنْ أَنْ مَا يَرِدُ عَلَيْهِ مِنَ الوَجْهِيْنَ مِنْ وَجْهِ مَنَاقِشَةِ الإِطْلَاقِ اللفظيِّ مَخْدُوشِ (بِهَ آنِ مَطَالِبِيَّ كِهْ كَظَشْتِ دَرِ بَحْثِ مُتَقَدِّمٍ) وَ أَمَّا النّحو الثانی مِنْهُ فَهُوَ غَيْرِ تَامٍّ لِنُوقِفَهُ عَلَى تَمَامِيَّةِ أُمُورِ أَرْبَعَةٍ (كِهْ) بَعْضُهَا مَحَلُّ إِشْكَالٍ» که اولی و چهارمی محلّ اشکال واقع شد.

پس بله حالا اگر یک جایی فقیه در یک خصوصیتی در یک موردی بود که دید این اشکالها در آنجا هم مندرج است عیبی ندارد به اطلاق مقامی تسمک کنیم.  
و صلی الله علی سیدنا محمدٍ و آله الطاهرين.